

# یک پرونده‌ی کهنه

رمان

رضا جولایی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

## فصل‌ها

۷	دل شب
۱۱	خیابانهای تاریک شبی برفی / یحیا مستوفی
۲۷	تمهد / سرهنگ بشارتی
۴۳	آدم برفی و خوابهای یخزده / سروان الماسی
۷۷	کلامهای خاکستری / محمد مسعود
۹۱	نقد دیالکتیک
۹۵	کلاه خاکی / کمال خانلو
۱۱۱	سرقت
۱۲۱	آلبوم خاک خورده / کارآگاه یحیا
۱۳۵	پر از سایه پر از باد
۱۳۵	نامه‌ها - ۱
۱۴۹	کاجهای بلورین
۱۴۹	نامه‌ها - ۲
۱۵۷	خانه‌ی باد / ستوان الماسی
۱۷۱	سوءظن
۱۸۱	پنجره‌های شکسته
۱۹۳	افسون شب
۱۹۳	نامه‌ها - ۳

۲۰۱	پاره‌ای اطلس
۲۰۱	نامه‌ها - ۴
۲۰۵	توطئه
۲۰۹	موسیو / سروژ وارتانیان
۲۱۷	پرونده کهنه
۲۵۱	صنم سیاهپوش / گالیک
۲۷۱	دفترچه سبز
۲۸۳	گزارش فوق محرمانه
۲۸۹	رهایی
۲۹۱	ورطه
۳۰۵	زوزه بادهای سرد
۳۱۱	برفچاله‌ها
۳۲۳	فصل درو
۳۲۵	گریه گمشده
۳۲۷	اندوه زمستانی

## دل شب

جمعه ۱۰ بهمن ۱۳۲۶، ۹ شب

پنج نفر بودند: یک سرهنگ ستاد، یک سرگرد فراری، یک سروان اخراجی و دو نفر شخصی. دور یک میز گرد قدیمی با چند صندلی لهستانی و یک چراغ سقفی حبابدار که نور اندکی به اتاق می‌پاشید. پرده‌ها را کشیده بودند. نمی‌دانستند که بیرون برف ریزی شروع به باریدن کرده. زمستان سختی بود. دایم برف می‌بارید. همه جا یخ زده بود، حتی شاخه‌های درختان یخ زده بودند و از آنها قندیل‌های بلورین آویزان بود. هر شب چند پرنده یخ می‌زدند و زیر شاخه‌ها می‌افتادند، اما کسی به آنها نگاه نمی‌کرد.

جمعه بود. جمعه روز بدی است برای کارهای خطیر. اما انضباط حزبی چیزی دربارہ بدی و خوبی روزها نگفته بود. بخاری زغال‌سنگی بزرگی کنار اتاق بود که گروه می‌کرد و بدنه‌اش سرخ شده بود اما چون یخبندان شدیدی بود، نتوانسته بود سرمای اتاق را پس براند.

امشب قرار بود جلسه مهمی برگزار شود. سرهنگ ستاد بارانی گشاد کمرداری پوشیده و عینک تیره‌ای زده بود. کلاه شاپویش را هم از سر برنمی‌داشت. سرگرد فراری، سری تاس و دماغی پهن داشت. کت و شلواری به تن داشت که رنگ‌ورورفته بود. ماه‌ها بود فرصت تعویض

لباس را پیدا نکرده. مقداری از بودجه حزبی در اختیار او بود اما به خود اجازه نمی‌داد چیزی را از آن خرج کند. سروان اخراجی پالتو به تن داشت و شال‌گردن شیکی به گردن، که هم‌رنگ کراواتش بود. او به خود اجازه‌ی خرج کردن از بودجه حزبی را می‌داد. حق خود می‌دانست.

سرگرد که سر تاس داشت تندوتند حرف می‌زد. بقیه گوش می‌کردند. دو نفر آخر ارمنی بودند. یکی آشوت نام داشت، دیگری سروژ.

سرگرد فراری گفت: «اصل بر آنست که موانع سر راه حزب باید حذف شوند. چه درهای پوسیده، چه دیوارهای سیمانی. این دیالکتیک است. ما باید به هر قیمت روی توده‌ها اثر بگذاریم. درست است که حزب غیرقانونی شده، اما این وضعیت موقتی است. ما برای مدتی زیرزمینی شده‌ایم، اما باید نشان دهیم وجود داریم. باید نشان دهیم حزب زنده است. قربانی کردن و قربانی گرفتن حزب را آبداده می‌کند. ما باید همدردی توده‌ها را برانگیزانیم. خط‌مشی حزب همیشه تبیینی بر واقعیت‌هاست.»

مردی که بارانی بر تن داشت، عینکش را جابه‌جا کرد و دستش را بالا آورد.

سرگرد ظاهراً متوجه اشاره نشد و همچنان به صحبت خود ادامه داد تا آن‌که سروان اخراجی با سر اشاره کرد: «ظاهراً جناب سرهنگ بشارتی حرفی دارند.»

سرگرد با بی‌میلی حرفش را قطع کرد: «خوب، بفرمایید.»

مرد بارانی پوش گفت: «جناب سرگرد فرمایشات شما منطقی است - صدایش خشک بود. سالها مخفی‌کاری به او آموخته بود تا وجودش را از هر احساسی خالی کند اما در برابر آدمی که از روی وفاداری به حزب به همه خیانت می‌کرد دچار احساسات شده بود - اول از همه بگویم من

هم به آرمانهای حزبی اعتقاد دارم. اصول حزبی باید اکیداً مراعات شود هرچند همه‌ی واقعیتها با خط‌مشی حزب یکی نیست. اما در این مورد خاص هدف حزب مستقیم نیست. من دوست ندارم که حرفم را در لفافه‌ی آرمانهای حزبی بپوشانم. قضیه ساده است. حزب، دستور داده شخصی حذف شود، اما برعکس نظر شما تأکید فراوان شده که این کار در نهایت اختفا و پنهانکاری صورت گیرد. حزب در شرایط مخفی و دشواری است. آثار شکست حزب نه‌فقط در رده‌های پایین بلکه در سطوح بالاتر هم آشکار است. عملیاتی که طرح آن ریخته شده و جزئیات آن را برای شما باز خواهم کرد علاوه بر آن‌که هدفش از میان بردن یکی از دشمنان حزبی است، نتیجه‌ی بسیار مهمتری دارد و آن بدنام کردن رقبای سیاسی و علی‌الخصوص ضربه‌زدن به دربار است. بنابراین هیچ ردی از حزب، تأکید می‌کنم رفیق نیک‌جو، هیچ ردی از حزب نباید به‌جا بماند. شخصی که برنامه ترور او ریخته شده روزنامه‌نگاری است دماغ‌گوزیک که متأسفانه در میان مردم محبوبیت دارد و با عوام‌فریبی توانسته طرفدارانی پیدا کند. بنابراین قتل او نه‌تنها بر محبوبیت حزب نخواهد افزود بلکه موجب نفرت توده‌ها - به قول رفیق نیک‌جو از ما خواهد شد - رو به نیک‌جو کرد - تأکید می‌کنم این تاکتیک در اصل برای ضربه‌زدن به مخالفان دیگر و در فرع برای از میان برداشتن مهره‌نچندان بااهمیتی مثل سوژه‌ی مورد نظر هست. ما در پی همدردی توده‌ها نیستیم. با همدردی نمی‌شود حزب را به پیش برد. بنابراین ما محکوم هستیم که به‌دنبال همدردی توده‌ای نباشیم. رفیق نیک‌جو موظف است طرح عملیاتی مورد نظر و شناساییهای لازم را برای این "اکسیون" فراهم کند. ریاست عملیات با خود اوست. رفیق الماسی و سروژ در این زمینه با او همکاری خواهند کرد. رفیق آشوت، کادر پشتیبانی از عملیات را رهبری